یا جاریه خورد در اسپ ایشان از شیخ باید ایشان اشتر یا رجال ایشان [illegible]
تو با قتل بضاعت از عهده دیات و قصاص آن چگونه بیرون
توانی آمد و اگر عفو تا [illegible] گذشتن از قصاص و دیات آن [illegible] جوانی
قضیه را [illegible] دیوانیان رسید و در مقام [illegible] آن [illegible] شدند که از اولاد
آن عاجز [illegible] از [illegible] و [illegible] نمود [illegible] و در حبس [illegible] چون [illegible]
که مجلا هر چند مولانا [illegible] نتوانست [illegible] سکوت بر لب [illegible] جواب
نبستند آخر الامر مولانا خود بر بام خانه بر آمده روی بجانب خانه کبوتر باز کرده
باین عبارات [illegible] مختلفه [illegible] را از عهده [illegible] آن کبوتر
باز گفت که [illegible] مولانا [illegible] بار [illegible] مراد کبوتران مراد [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] شده [illegible] نخان [illegible] لکلم [illegible]
آخر الامر همسایگان جمع شده قرار بجنون مولانا دادند و قیل و قال او را [illegible]
ملایان دار القضا [illegible] و علما دار القضا آمده مولانا را [illegible]
و [illegible] را [illegible] و [illegible] حبس مولانا [illegible] شد
هر روز [illegible] چوب [illegible] مولانا [illegible]
[illegible] روزی [illegible] از مردم شهر [illegible] دار القضا رفته [illegible]
و [illegible] مولانا [illegible] چون [illegible] کنند که امروز [illegible]
و قاضی شهر که متصدی دار القضاست [illegible] حضرت مولانا [illegible]

برسان شاید ازین بلیه نجات یابد این [illegible] مولانا [illegible]
که علامات [illegible] قاضی [illegible] شده و [illegible] رسید [illegible]
[illegible] گفت [illegible] لا تقبل [illegible] حقیقة الامور [illegible]
الامور فان [illegible] الغرور [illegible] الغرور [illegible] عذاب القبور
والبعث والنشور یوم ینفخ فی الصور [illegible]
[illegible] والسرور [illegible] الظهور [illegible] عبارت عاجز
[illegible] دار القضا گفت که جنون [illegible] بغایت [illegible]
[illegible] هر روز [illegible]
[illegible] مولانا هر چند [illegible]
مولانا [illegible] حبس [illegible] از یاران [illegible]
از حبس و عقوبت [illegible]
و [illegible]
از جمله [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نقلست که در جوار همسایگی کبوتر بازی [illegible] روزی [illegible] اتفاق
در محل که کبوتران را [illegible] و سنگ [illegible] گفت [illegible] علم
شاگرد خود را طلبید و گفت [illegible] چیلی جامه [illegible]
[illegible] ورد [illegible] چیلی جامه [illegible]
[illegible] از آنجا [illegible] و عقوبت [illegible] مطلق [illegible]
و [illegible] مطلق [illegible]
ورد [illegible] در [illegible] از [illegible]
العقوبة [illegible] قواعد دیت و قصاص [illegible] بیرون
هر چند مولانا [illegible] مولانا [illegible] شده [illegible]
[illegible] قلیل [illegible] کثیر [illegible]
[illegible] کلام قلیل اللفظ کثیر المعنی [illegible] الکلام [illegible]
[illegible]
باین [illegible]
[illegible]
[illegible] فی خیر النزول [illegible]
[illegible]

و ایت و رسائل به خوبی اوقات را صرف تحصیل و نقش کتب تهذیب و تکمیل [illegible]

که در نهایت کافیه و مطالب شافیه به مکارم اخلاق چون امثال طاق [illegible]

شال در صفای ضمیری مشهور آفاق گردید [illegible] از علوم [illegible]

از آداب و رسوم که در پیش ارباب [illegible] واقف گردید [illegible]

تحفه ارباب کمالات را مبسوط و نسخه وجود را [illegible] محاسن افعال

و معالی شیم مضبوط داشته تا در مشکوة معارف و دقایق مصباح

کنز العرفان عارف و حقایق [illegible] در تفسیر انوار [illegible]

خواننده و در ایضاح رموز دلایل فرقان مجمع البیانات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... پیوسته مقید [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] حسن الخط [illegible]

[illegible] فطرت [illegible]

[illegible] خط [illegible] تعلیق [illegible]

[illegible]

کشته شد و دوان گلهای آتشی از آتش [illegible] شده سپیجان گل مریم از جوش
زنار از کلو کشیده در ساحت گلگشت سنبل ان گلهای جعفری [illegible] شکفته و نوبهار
گشت و شعله الا بلبل لاله را آتش بکان ام [illegible] چنار دست تعدی [illegible]
دل نسیم کلاه شکوفه را ربوده [illegible] کلاه گوشه [illegible] گل و کال خار برای
خورده ریزه از چوب آویخته شد و خون لاله و شقایق در [illegible] گل زمین ریخته انداخت
تیغه از چوب [illegible] کرده [illegible] و چنار را آب [illegible] گشت
راه خلاف [illegible] و گل رعنا [illegible] اون فراوان باغ [illegible] گشته
[illegible] آورده و فوج [illegible] اسباب [illegible] گل را [illegible] جلو گوشان
گلشن در سبزه [illegible] دشنه و خنجر بر روی [illegible] کشیده و [illegible] ریحان
بستن جولان [illegible] و نوزادگان گلهار [illegible] خویش [illegible] جشن
نوروزی در خارج شهر کرمان با دولت و اقبال [illegible] از آنجا [illegible] والا
عازم شهر [illegible] و چون [illegible] را و اوضاع را دگرگون یافت
تیغ زهر [illegible] را جلا داده [illegible] و [illegible] پنجه [illegible]
رگ [illegible] ایران [illegible] برآورده [illegible]
و از طرفین اسباب وحشت و نفرت [illegible] داده [illegible]
طبیعی [illegible] راه بر روت بسته [illegible]

مالک را که در محکمه حساب حاضر میکردند [illegible] حساب [illegible]
مواخذه [illegible] و عمل در آمده بدون [illegible] و حکایت [illegible]
او [illegible] واقع [illegible] را که در [illegible] نشسته
که فقری [illegible] خود [illegible] از بار [illegible] کشیده از [illegible] میکردند
تا آن [illegible] پدیدت [illegible] گشته هر کدام [illegible] الف [illegible] الف
الفی [illegible] از [illegible] چوب [illegible] شکسته [illegible]
ضرب و [illegible] را بر ایشان [illegible] میکردند [illegible] و اعوان
خورد [illegible] ایشان [illegible] را [illegible] خویش [illegible] و [illegible]
در زدن [illegible] و [illegible] را [illegible] و [illegible] آتش [illegible]
تعلیم میدادند [illegible] که [illegible] در بوم و بران [illegible]
که آباد [illegible] بوم و بر و ویرانه [illegible] الاف الوف [illegible]
اوراق [illegible] زر [illegible] با [illegible] آن [illegible] حواله [illegible]
[illegible] نقیر [illegible] دار [illegible] در همه [illegible]
برای [illegible] با [illegible] و [illegible] عوض نان [illegible]
[illegible] در حضر برای نان [illegible] میکردند [illegible]

اسم کرسی [illegible] و اگر [illegible] در مقام [illegible] در آمده از قول [illegible]
[illegible] الغفور [illegible] از گوش [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] دم میزد [illegible] که [illegible] میشد [illegible]
پس [illegible] از خوف جان در [illegible] و رضا [illegible]
[illegible] بجز آنکه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] گوش و بینی ایشان را قطع و چشمهای ایشان را کور کرده
محصلان [illegible] آن [illegible] روانه [illegible] محصلان [illegible]
برزن و کوی [illegible] میگشتند و [illegible] میکردند [illegible] را
نقره خام [illegible] پوست [illegible] میکردند [illegible]
[illegible] کشیدند [illegible]
[illegible] چاک میزدند [illegible]
[illegible] میکردند [illegible]
نقد جان را [illegible] تسلیم [illegible]
حواله [illegible] ایشان [illegible]

مملکت [illegible] دست [illegible] میکرد [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] میکرد [illegible]
[illegible] این وجوه [illegible] مطلوب [illegible]
[illegible] نمیرسد [illegible] این وجوه
[illegible] الف [illegible]
چوب [illegible] حوالات [illegible] اصل [illegible]
[illegible] محروج [illegible] روانه
[illegible] محصلان [illegible]
[illegible] نوبت [illegible] ایشان [illegible] گشته
[illegible] ایشان [illegible] چوب [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] ان [illegible]
الهام [illegible] الغفور [illegible]
[illegible] آن [illegible]

ان هو الا وحی یوحی [illegible] شدند [illegible] العباذ بالله [illegible] قصور [illegible]
واقع [illegible] ایشان [illegible] شدند و [illegible]
حال [illegible] آتش [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] را در میدان نقش جهان اصفهان
آتش افروخته شده و در دوم محرم سنه ۱۱۶۰ که از اصفهان حرکت کرده
بجانب خراسان می آمد بهر مملکت که وارد می شد [illegible]
[illegible] در ترتیب [illegible] در آن اثنا [illegible]
اطاعت [illegible] و در شب یکشنبه یازدهم [illegible]
در منزل فتح آباد [illegible] محمد خان قاجار [illegible]
[illegible]
محمد صالح خان [illegible] و محمد قلی خان افشار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از تربت‌ها ... پا ... میبردم واز مخرجات ... مخرج ... جستم کار ...
غنچه را صد برگ ... ونوای گلشن ... وازهر خورده ... چمن ... گنج ... معنی ... ورق ...
جا ... ودلها را ... صفحه ... نوشته ... چهار ... نظر ... چشم وازشاخ تازه ...
آبدار ... روان ... خیال ... روان ... نقطه ... نرگس ... یاسمن ... شمول
ساخته بودم ... عنبر ... بنفشه ... گل ... زلف ... سنبل ... بسته بودم وچند
قبای غنچه ... گلشن ... شمشاد ... بستم ... طرف کلاه ... شکوفه ... بستم
سرو ... برکشیدم ... شاخ ... مجنون ... ببیکردم ... صفحه
گلشن را ... ورق ... شکوفه ... حلقه ... بنفشه ... گلچین ... شستم
ودر انجمن ... فواره ... رقص ... داغ لاله ... چراغ گل ... افروختم
عرق شبنم ... میکردم ودر نرگس ... میکردم ... سبزه ... خوم
ورنگ ... آب ... دم بدم قطره ... ستاره ... نرگس ... تتبع ...
بدانداره ... رسیدم وازورق ... غنچه ... پوست ... کشیدم ... بابر ...
در ... بودم ... عقل ... هوش ... دست ... گرفته بودم ودل از
دست داده ... چهار ... دیده ... گلشن ... ازجمال ... چشم
مخمور نرگس ... می ... خیال ... غنچه ... غنچه ...
کام ... برفتم که ... ازبنفشه ... چمن ... نشانه ... گلشن ... از ...
بشنو انتخاب میکردم وازموی میان ... صد مضمون دقیق ... بیت

فرجام دخیل ... ودرازل ... لوح محفوظ ... رب جلیل ... تعلیم ...
ازینکه کاین خطاب ... حضرت خلیل محبوب ... نهایت ... آب ...
که ازخویشتن ... آنقدر ... کاروان ... پیشم ... توقیعات ...
یادی ومراحم ... الطاف ... مساعدت ... وکلای ... حالات ... وازین
اوطان ... قرآن ... غایت ... ازل ... بر ... آفتاب ...
کوکب ... طالع ... صادق ... لامع ... خیره ... نجوم ...
شده ... نظر ... تقدم ... باعث ... خورشید چهار ...
خالب ... الطاف ... انصاف ... فلک ... نام ... ترین ... کرام ...
خورشید جهانتاب ... مطلع صبح ... یا ماه جهان ... شام ...
غروب شام غربت ... صبح قربت ... واطاف ... رسالات ...
بعرفات ... لایق ... شرف استلام ... حضور ...
اجور ... کامان ... زلال ... سراب ...
السلام باحترام ودیده ... نخلستان ... گلستان ... جوان ...
جنود ... اعیان ... شام ... بوداع ... نعمت ...
رفاق العطارین ... وعقبات ... را ... چند روز ...
خیالات ... ایام ... الیا

می آوردم ودر هر قطره موج آب ... کتاب ... جهان ... دیدم ودر هر قطره حباب
صد جهان ... القصه ... زبان ... آشنا شدم ... میخواندم
وصدای آب روان فهمیدم ... رگ ... شنیدم ودیده ... وصل ...
فرو بستم ... چشم جهان بین ... گلشن ... گل ... نظر ... خار ... عشق
... سیدم ... هر ... گوش ... آوازه ... الست ... سجده
می شنیدم هر قطره که میدیدم ... هر ذره که ... مطلع ... هر
که ... میرسیدم ... چراغ ... نقش ... که ...
چون ... دیدم ... لیلی ... آن ذات
وازآب تا خاک ... خیال آن نور پاک ... صبا ... آتش ...
سینه ... جگر پاره پاره ... الماس ... عشق ...
برچاک سینه ... چنانکه ... عقیق ... آتش ... فروزنده ... عشق ...
... که خلیل ... حبیب ... نوح ... طوفان ...
ویوسف ... زندان ... اسمعیل ... قربان ... زلف ...
پیچ وتاب ... ودردل ... اضطراب ... آمده ...
ومشغول ... کافر ... وگبر ... جمله ... آن
سلطان ... بالجمله ... نکارخانه ... مکتب ... عشق ...

[illegible]
آینه دل از زنگ ... تعلقات ... پرداخته ودر ...
[illegible]

فرودس پن مجاز صغار و کبار [illegible] پناه خسروان [illegible] اقلیم [illegible]
سروران با تخت و دیهیم [illegible] درگاه شاه والا جاه [illegible]
رفعت [illegible] صولت مشتری سعادت خورشید [illegible]
[illegible] توقیعات [illegible] مجمع [illegible]
فهرست صحیفه [illegible] سایه رحمت [illegible] خورشید [illegible]
روی زمین عدل پرور ظلم گداز [illegible]
[illegible]
عقل و فرهنگ [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چشم زنده کو دور ایام عشرت افزایش [illegible] لاله و گل [illegible]
[illegible] عشق [illegible] لب از [illegible] خوار [illegible]
[illegible] از دست [illegible]
[illegible] خالص الاعتقادی [illegible]
از دل و جان غلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حرف [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] این بیابان [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
و اطراف [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اللهم صل
وسلم علیهم صلوة دائمة نامیة لا تنقضی بمرور الشهور والا
عوام ولا تنقطع بکرور اللیالی والایام

[illegible]

[illegible]

از وراء حجاب سحاب روز چون اهل دنیا برگشته روی از زمی آگه و شب با همه
رشته عمر انسان میل کوتاهی کرده و شب بین اوقات وصال گشته
و روز از شب فراق درازتر گشته و در عظم روز رشته از نسج فلک تاب
از آن باز کرده و شب طنابه از پیچ و تاب مو آن تاب خورده یا آنکه
شب انگشتری وهم سوز و روز آتشی جهان فروز بجریک جهان بهاری تدریج از آن
انگشت این آتش را گرفته با آنکه روز رخ نگاری بود دلارام و شب نقابی بر آن
رخ مشکفام نسیم نوروزی قدرت قلم نقاب را از رخ برگرفته یار روز
چاشنی بود مصفی و شب بر آن انگشت قرار یافت کاتب صنع از آن که در شب رسید
بنابر آن از انحراف مستردی یار روز در حسن بواز نقره خام برگشاده و شب طغری پر از
مشک روان بریخ آورده حاصل دولت روز روز فزون گشته و بخت شب
چون طالع عاشقان وارون نسیم نوروزی بریح دم قوافل خاکیان رسیده
و از فیض عام بهاری بر شاخ عمر به برگ و نوال رسیده سلطان گل با صد گونه تجمل
بر مسند زر خرد خام گلبن قرار گرفته و نزار عنادل آغاز علما در مجلس گل از طرح
بزم آرایان محفل گل گشته را در رنگ نگار خانه چمن گردیده و انجمن بلبلان به نالهای
بستان را از صف درخت بهشت برین ربوده نشاط بهار گونه گونه هم
با چمن و از بهار را الصد گونه صفا آراسته و از هر گونه خرم غنا قرین گردیده

بساط نشاط بر گسترده شقایق نعمان رخشان ساقیان آتشین چهره جام باده حمرا
بر دست گرفته و زلف مشکین سنبل مانند سنبل زلف دلبران آشفته پیرامون صحن
بستان از سبزه نو رسته روی زمین بنفشه خط یاقوت لبان را شکسته و در اطراف
بهار عقود لآلی از سرشاخ این لب بسته گشته تار الحان عنادل بر صفحات سپهری
کشیده و آوازه ذوق و عروسی چمن نقش جهت هفت اقلیم رسیده
قامت سرو چمن پیرامون سهی قران را او پنهان گشته و بر باغ طراوت از آنکه
اشجار باغ گسترده کاتب صنع از نامه بر قلم رقم رسم اقالیم صنایع حکم
صفحه صحرا مرقوم ساخته و در اقلیم ابداع از رنگ غرایب رنگ نجرد بدایع حکم بر
لوح خاک کشیده ورق زرین از جدول انهار چون صفحه سطر کشیده نظر
مرکز و در دو بهی رنگ گل لطف در دل جهان منبسط و اغصان پیوند مرکز بجا
شبیهات باشد و دل گشاده در لطف سنبل از اهم پنداشته و قد خمیده بنفشه مشابه
دال است و برگ نرگس از نازو و زر اشتعال به نوع آب خورده است تا آب
از سین نشان است و بادام تراز صورت حال استفاده نرگس سحر است
بر صفحه چمن مکتوب و لاله نونهالست مرغوب ریحان لام العرب است
بر بیاض ارغنیان مرقوم گشته و غنچه لفظ الست بر صفحه کلی نوشته و چمن
برنجیت گشته و گلشن مجمعیست عروة گلی نگارست بر صدر مجلس
رخ برافروخته لاله خونین دلست از آتش عشق دل سوخته

تیمکزاره که بیت الشرف ونشیمن نفعت سرای است آنسان ایام قفقدان و زاری در اتمام
نکردم که بحجه جهت در فروغش آمد و ندانستم که بحسب انجام از کرام داغ آتش سودا در دو
تاآنکه چون جهش بسیار آمد خورشید از جان و دل بیزاران برخاست که بامداد حسن بسیار بیا خراب جگر
از چشمه چشم اشکبار فرو ریخت و فغان جانگزای از آن محمل اندوه سامع اقبال گردون رسید
آن رشته صبر و تحمل گسیخت پاره پاره جگر تماشای آن غوغا بر در و بام ابدا و دیگر دو اطفال
اشک پیشاب ده آن شور در سلک چشم منتظر کشیده فرخواره بیدادی و داغ آن ندانستم
که از بهشت آن اشعار دادیم و القدر غیب بود دمی نیاسوده تب تیرگان و دو دوب
گشت بهم با صد سودای گلگون که خون صبوری و عوض آمد و چه جز جز شب ناله زار و دل اسیر
دل بزبان بالا بند اظهار را در کنج غم که در این جهان گشته بودم از دوری بهار شری گم
و غنچه خونبار که در گلش سودا انشتم از گلش گشت و در باغ شکفته کی بر فرو فته ثمر از داغ سودا
لاله زار است جز ان گل که گاه لاله بهار است از کف نشید دل الا تب است برده و الا تن
و انحرف گشت بار او جلوه نخود در چشم نهال و بره آرزو مند بیار که تشنه گشته
از تماشای چمن گون بسته و چشم حیرت قنوط را که عمرا با هوشیار باشد و دل گشته
کشیدم لب که فرو نگاه هم پرو نشیمن تعجب احسان گشته بر رباب نازه عنادب بر دو دیار
خانه چشم شبنم بود و در لب تا نظاره ام بر بلبل بر پیوسته چون جمر در خود امیدان
که کرده می نمود و از آنکه رشته های گسسته شاخ را بار هم بستیم و سوزن مژگان را از
زخم جگر خونفشان شکستم و در باغ شکسته ای صد رحمت بر و در آورده ام
و مراتب صبر را از زنگار دو چهره شگفته کردم و به هم که دل دیوانه در است شکوفه و در
لخت جگر را با الماس ناله بجای شکوفه شکوفه ها گشت زمانه در بیرون جا را اهم چو انار بر آورده
و روز کار پژمرده برقع از رخ شاهد صفا و طراوت برگرفته رایات زر نگار خورشید

بعزم نزول در مرغزار حمل از برج حوت در حرکت آمده و فرش کار خانه سیمی
سایبان زرفشان آفتاب در فضای فرش فیروزه آرای شش ریج زمین زده خلوتگاه
اعتدال نشیمن خسرو افلاک گشته و جوش خروش لشکر نامیه از قرب کمال از گشتن
فرمانروایی اقلیم و عالم از ناحیت جنوب روی بسر حد شمال آورده در رفعت افزای
طارم چهارم از رست گاه حضیض آهنگ بهار اشتعال اوج نموده دهقانان آسمان از
رشته رشتی توز را در را خسرو خاوری برگردون بسته و در اطراف سپهر تجمل شناسی
سلطان انجم عقد لآلی ثریا را در هم پیوسته از پرتو جهان آرا گشته
ظلام روی بکوتاهی نهاده و در لشکر روزگار مرآت روز را از زنگ ظلمت جلا داده
روز جهان افروز چون باصیه ارباب سعادت کشاده کم پیر رفته و شب چون جبهه محجوب
در زده در پس بنفشه نهار گشت نو ده اچون گل از نسیم صبحگاهی شکفته و شب شب افزار بار
غنچه پژمرده با دل تنگ فرو گرفته روز چون مجنون زلف جان چسپیده و دلدار نسیم بهار
گشاده و شب مانند سر بازگان بر زانوی منظار نهاده نهار چون گل رخان رقاص کام
آمده و لیل چون ارباب رنج زانو زده روز چون گل عارض شیرین شکفته
و شب چون فرهاد خسته دل گرفته نهار چون عذار لیلی نمایان و لیل چون
جسم مجنون ناتوان نهار چون خنجر خان عاشقان هویدا و لیل چون چشم مستوران

میزان کشف دور دوستش را ... نخلستان اشرف ... [illegible]

سبز و نو و سپیده شب ... و شکل سوری جهان آرا ... [illegible]

چمن چو پیاله بر صحت بستان زده و گل رعنا ... [illegible]

زهره و پروین هم نشین ... گشته و لاله حمرا ... [illegible]

نرگس ... فلک ... و ریحان ... آسمان گلشن ... [illegible]

از برگ شکوفه ... دیباج ... چون خوشه پروین ... [illegible]

قدح لاله آتشین ... و ... گلشن ... [illegible]

حباب ... و سحاب چون ... باران [illegible]

... سنبل ... از طرف ... [illegible]

سحاب ... سهام ژاله ... [illegible]

... زمرد ... [illegible]

... سبحان الله ... [illegible]

چه ... [illegible]

... [illegible]

... بهار ... [illegible]

پایان

سبز و ... چمن ... سحاب ... [illegible]

اشجار ... [illegible]

از امواج ... باران ... [illegible]

سطر ... اوراق ... آورده ... نرگس ... [illegible]

... [illegible]

... بهار ... [illegible]

چمن ... غنچه خندان و ابر ... [illegible]

نسیم ... سحاب ... [illegible]

... چمن ... [illegible]

... [illegible]

... سنبل ... [illegible]

... [illegible]

... نرگس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... سحاب ... [illegible]

بر زبان آرد ... روزگار ... [illegible]

از جوش ... بهار ... بوستان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

از تاب ... بهار ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و چون ... [illegible]

و چون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

نسیم بهاری ... [illegible]

... لاله ... [illegible]

... [illegible]

... نرگس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

غنچه ... [illegible]

... [illegible]

... داغ لاله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و هر و اصول [illegible] و گاه چنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غنیاب خشه اثر و غلال نغمه سرایش منقار غنیا زا دیگر از خست هر بیک
بپرواز آمده غلیان صدا یش از فروغ روشن شمع محفل را منور کردانیده
در بعضی از مجالس آوازه الحان دلبران لاله رخسار به برم مکان و هم پیوسته دو دل
افشانده و سماع مستان بزمی که پایکوبش عیب دو واح بخشش نیم الشیدیان گیرا
چهره ادف از ضرب مرادی مطرب بر افروخته و صبیان طبیبان نغمه
مستمع نواسعه از ذوق آموخته لنگ زر نگار رولالالان رقاص لنگ
رنگ نگار خورشید قرص را احاطه نموده و از شوق حرکات لبشان نطاق کیان
عزم پرواز بران نموده چو طالب کره های نازک نازک طبعان اجتناب کرده بازیگران
سه قد ی شمع چو عقل از جا بر آمده و در جهان مجلس محبت صحبت نزع طبعان
مو زون کشته و چمن سفینه دیوست تذکره الشعرا اصحاب نظم با هم نشسته با داد
طرزان غریب خیال و روشان اشباب تمثال معانی رنگین را بکونه کونه
الفاظ البته تازه آراسته و از نظر یکدیگر جلوه میدهند و نخچیر پروازان
صید کاه اندرون خیال صفای ذهن خیابان قصه های رنگین انشا و آب آراسته صفا
رنگ بروال بازی بستان ارم می‌نهند قصه جمال شیخ اجیب جمال
کلاه بر انداخته مجلس نشین صدق و در پی خدا به کرقصایشیم ارباب صدق آن
برابری لابجه میان جامه و دفتر بالایش نقش نقاب احتجاب از روی
عرایس نکهابات بر کشاینده که استماع آن چون مست بهر طلعت دلبران

تمرد نوشش از کف پیمانه در مساجد معمورش ارسس نواحی اطراف طاعت
سجده بساط نموده که اگر حاجی را گذر افتد در بیابان فضای بی کیفیت توشه راه آخرت
به یسر از دست و خیلان انوار رحمت ایزدی لابر هر یک نزول نموده کانوار
آن کافر جامه در تیره بخت کفر از مقام ایمان بر لوح سیاه دلی قلم لکشت
جامع حرمیش چمن سبحان قبلی معبد ملائکه کرام و ارواح قدسیه را پیوسته در اقامه
صحنش حجی کمال عبادات از ان رو به آتش با بن رحمی که کرده نور صفا
شویه هوای غیرت نسیش نفس طاعت کیشان کیمیا وحی کشیده از و دار کانش
قوائی که خاصان حرم ایمان نشسته عرش مجید از خجلت دیده اند و مقالا بسیم ارتفاعش
معمور کشته و در بقاع کلدستهایش ایکشت حلو فزون کشته با خود کلاه است که او کم
دستار آن زده و منارهایش بطاعت از شوق کشتن بار کلی تعمیر سر کشیده رفعت
غرار آن غنچه ای ست و مذاق ارباب ملت را از شیرینی نغمات صلیان کلی
کلی جامع حرمش چه پر کلاسم محبت سطره نمو خته و از عبادت صفا
روضه رضوان را خجل ساخته استحکام بنیانش از اساس کیان افرض و عزمش جنان
مناظر دیرها چها با انوار شبوان شب نیش حرم حریم قرب ما فی حلاقش
محراب آن چه طاق ابروی دلبران نظر گاه در رشتان ابلاغ چون بر او
بهشت بر بام اوان چتر کشاده و کلاه ستتش بر شاخ ساره لالان از محراب
عبادت سیاه مبادر شیخ قرب مزد نماد مقصوره آنش یعنی قرب الهی

سالم ز ذوبان نه ادنه کنب مقصوره پیشش چه بر رخ بیت که هر سنکو فرش از زاج
عرش بر بین طالع کشته و جهر پیش از اطراف فلک اعظم در گذشته اگر
منطقه معدل النهار را از کمر تنگ غلیظ کشاینده در سیل آن فرش بهره از عذاب
غفلت از خواستیم و بفرمان شرعیش و از سیل خود طلب که اولاد را
ستری خاسش خانه از خیابت دعوت از دیگر بیاحت آن شوران
از دو حشت رسته از خنده را اسلاق عند لیش خانه بر هم زاده کسب حشش
رسنه داد و مهر انور را کاری فیض آن منصب شهره از رحمت پرتو عقبایش نه دم
از حوادثش چه نویسم که عقل دولوش را از استماع آن خانه خرابست و خواهم
مقصود و در آن روان بلا نقاب از پیش جلب طرزهای پریشان تاراج اهل
پرداخته در هر کوشه آتش منجر از اعوان ابرو خسته اند و کاوفر ولان تاراج لعل
سلسلان نا کار کافر آموخته خان کافر کیش است تاراج صلاح اهل
بر آمده و جام حلقان بیهوده بر شباب که خراب شراب عشوه
هر شاهد حرفش چنین از اوج محفل نشین غارت زده نیغای عشق ان
جمعی از اهل دین هر جا عقیقت شیشه خمره آن هوش بلایان است و هر جا آیات
بجارت داده زلف تسبیح سایان شیرین از قند لبیش تنها که انقلاب
زلف دل اهل از دکن لعب عذار از دین آورده کل چهره شاخ قد از کرد
چشم جادو طوق محبت بر گردن او از کون دوخته گرفتار رسید از دو

مجنون عشقان از دشت تحیر در دامنگیر ما مسرا رام محبت خوش مجنون دل برده
مهر لیلی میسازند و مرغ دل محبوب سلامت پاک او از عشق خانه از پیش کمند زلف بازد
رهانیده و بر دام عشق خالیش می‌اندازد ابواب مجالسش بسته چون جبهه
سر شان کشاده و اسباب عشرت چمن نزول اول نسیم بنفشه اران ناز
غنچهای شراب لطیف چمن زاد و بر داران لشکر اختیار از ننشسته و کاسهای زرین ختم
دست ابواب رحمت بر ایشان بستکری مخمران کو خشته از شوق سراسیمه جمعی بتعبیه
در آمده و پیاله چمن مرغابی در شط جام شنا ور شده سبو بر کتف گرم کشاده
و مینا چون شمع در بزم استاده چون نا قلم که تحریر و صف امراض سلطانیه
اکشن بسته جوهر از انرا رسته بر صفحه اظهار میاید با همه چنانی فولادی که در از رشته
سکلات علوم کشاید هر در سر سحر شون با صدف گوهر دار طبع صحیفه
شئون بصفت گوهر در این صحیفه فزون بصفات گوهر نثار احد فشان
بحر را که دانشمندان والا گهر و نغوی فکر دقت نظر از قعر بحر علوم کالا استخراج جواهر
ظهور آورده در صدف گوهر دانش که در سینه مخزون داده اگر چه گو هر کرانبها
در صدف نهان است لیکن صدف ضمیر ایشان ساحل تخیر سخن در شاهوار
علم و بیان است گوهر صدف را پرورش از نیسان بهار است لیکن
در در صدف سینه ایشان پرورش نامه سحاب عنایت باری است حدیقه
ضمیر پر نور شان طرفه باغی است که از ترشح ابر حکمت الهی فیض از خطه ضیاع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قراطمان بهار گستر برده و در روضات کیوانان [illegible]
چون نادره [illegible] گشته و کار علات [illegible] از علاج گذشته [illegible]
از رشت [illegible]
حرارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نشان [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یاس [illegible]
[illegible]
[illegible]
نجات [illegible]
جواب [illegible]
[illegible]

سرخاره که پیش از آتش [illegible] گذر [illegible]
[illegible] و آیینه دانش را از زنگار [illegible]
بحران [illegible] قبول [illegible]
[illegible] ۱۲ شهر ربیع الاول [illegible]
[illegible] آرام [illegible] غرض
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روزگار [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
چون باغ [illegible] بستان [illegible]
بر صفحات آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که در [illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سخن سنج بقصد سخن و لفظ آراسته بر تخت خامه محبت شمامه جلوه داده ...
زانو جبهه کلاه ... فشان ... کرده ... اخلاص ... کرده ... شکست سخن ...
اتفاق ... [illegible] ... بجز آن ... [illegible] ... داده ... [illegible]
... [illegible] ... نکته ... [illegible] ...
... [illegible] ...
[illegible]
... [illegible] ... دل ... [illegible]
پیوسته ... [illegible] ...
[illegible] ... الواقع ... [illegible]
[illegible]
کلمات ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بر ... [illegible]

پرسش حال ... [illegible] ...
[illegible]
[illegible]
آن ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

با ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صفایح اندیشه ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جواب ... [illegible]

اوزباریه حیرانه سلوک راه [illegible] طرف [illegible] حقیقت [illegible]
ناسوتی آراسته [illegible] فوق [illegible] [illegible]
[illegible]
چهار [illegible] روزگار [illegible] دانش [illegible]
[illegible] جمال [illegible]
[illegible] نظر [illegible]
[illegible] البحر القمقام والبحر القدام هادی طوایف الانام [illegible]
کشاف الاسرار قامع الابرار عون الاسلام والمسلمین [illegible]
ارباب الکشف والبیان اعلم علماء الزمان [illegible]
والشریعة والطریقة والحقیقة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که در دل [illegible]

رموز [illegible] مقطعه فلک دانش [illegible]
آفرینش مرکز دایره کمال محیط مرکز علم و فضایل [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
جواهر [illegible] صحایف سپهر [illegible]
آسمان عارف مشکلات [illegible] دانش [illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مطالب این [illegible]
[illegible]

[illegible] اجرام افلاک [illegible]
[illegible]

[illegible]

در گردن جان می‌افکنم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول

[illegible] ملا محمد محسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

در مجامع جمع شیعیان اهل ایران مالامال ... [illegible]

در این وقت ... [illegible] ... شیخ الاسلام ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... جهت ... [illegible]

[illegible]

و حضرات ... [illegible] ... صلوات ... [illegible]

[illegible]

قیام و اقدام ... [illegible] ... اسلام ... [illegible]

[illegible]

دولت ... [illegible] ... سعادت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

نوبهار [illegible] چمنی کز شعله [illegible] نقش [illegible]

کمال [illegible] چشم [illegible] گل [illegible] گلشن [illegible] دل [illegible]

[illegible] عیش [illegible]

[illegible] عالم [illegible] ناهید [illegible]

[illegible] جام عیش [illegible]

[illegible] آتش [illegible] چشم [illegible]

[illegible] دل [illegible] عیش [illegible]

[illegible] نسیم بهار [illegible] غنچه [illegible]

[illegible] پوست [illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible]

[illegible] لاله [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible] آتش [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible] آتش [illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible] محبت [illegible]

[illegible] محبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

حباب فواره [illegible] مطرب [illegible] آهنگ [illegible] نقش [illegible]

[illegible] عیش [illegible] گلشن [illegible]

نرگس انجمن [illegible] قاصد نامه [illegible]

سواد نامه [illegible] جواهر [illegible]

اختر صبح محبت [illegible] حباب [illegible] ستاره [illegible] غنچه [illegible]

[illegible] کارنامه [illegible]

[illegible] رقم غزل [illegible]

[illegible] شیرین [illegible]

[illegible]

وقت ساعت [illegible]

[illegible] جام جهان‌نمای حسن طبیعت [illegible]

[illegible] روح [illegible] قهوه‌خانه آیینه [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible]

[illegible] مست [illegible] معشوق عاشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible] ۹۰۶	[illegible] ۹۱ [illegible] ۹۳
[illegible] ۹۳۰	[illegible] ۹۱۴
[illegible] ۹۸۴	[illegible] ۹۳ [illegible] ۹۹۵
[illegible] ۹۸۵	[illegible]
[illegible] ۹۹۳	[illegible] ۹۷۵ [illegible] ۹۹

[illegible]

[illegible] ۱۰۲۳ [illegible] ۱۰۲۳ [illegible] ۱۰۵۲

[illegible] ۱۰۵۹

[illegible] ۱۰۸۱ [illegible] ۱۱۰۵

[illegible] ۱۰۵۶ [illegible] ۱۰۷۵ ۱۰۷۷

[illegible] ۱۱۰۵

[illegible] ۱۰۶ [illegible]

[illegible] ۹۲۶	[illegible] ۱۰۰۲
[illegible] ۱۰۰۸	[illegible] ۱۰۲۱
[illegible] ۱۰۹۸	[illegible] ۸۹۲
[illegible] ۹۲۰	[illegible] ۹۵۱
[illegible] ۹۰۶	ظل ۹۳۰ [illegible] ۹۱۶
ظل الله ۹۹۶	ظل حق ۱۰۳۸
ظل معبود ۱۰۵۲	[illegible]
[illegible] ۱۰۵۱	[illegible]
[illegible] ۹۱۴	[illegible] ۹۸۵

[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

آنحضرت [illegible] فرسنگ [illegible] و چهار [illegible] فرسنگ [illegible]

هزار [illegible] هزار فرسنگ [illegible]

دو هزار فرسنگ هند است و چهار هزار فرسنگ روم است و سه هزار فرسنگ [illegible]

[illegible] و دو هزار فرسنگ ملک [illegible] است و دو هزار فرسنگ عراق

و سه هزار فرسنگ [illegible] است و چهار هزار فرسنگ [illegible] است

و سه هزار فرسنگ [illegible] است و چهار هزار فرسنگ [illegible]

و ده هزار فرسنگ آذربایجان است و [illegible] هزار فرسنگ کوه قاف است و [illegible]

یاجوج و ماجوج و شش هزار فرسنگ ملک ترکان است [illegible]

[illegible]

نوعروس صبح را در نظر جلوه داد [illegible] سپهر [illegible] آرایش [illegible] افق
[illegible] و [illegible] از انجم و [illegible] بر فرق
کو [illegible] از [illegible] از شعاع خورشید [illegible]
در ظروف [illegible] نور [illegible] صورت [illegible]
از نور و [illegible] جهان [illegible]
از پیاله [illegible] هلال و همه نور [illegible]
[illegible] ماه [illegible]
ماه [illegible] هلال [illegible]
[illegible]
از ازدواج [illegible] امهات [illegible] از [illegible]
ز [illegible] و [illegible] صبح [illegible]
[illegible]
الذی [illegible] السموات [illegible]
[illegible] جسم [illegible] و روح [illegible]
از لطف [illegible] و در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible] سبحان الذی خلق الازواج [illegible]

کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون [illegible]
در [illegible]
[illegible] علم
و تولد بنی آدم از [illegible] حضرت [illegible]
سبب [illegible] حوا [illegible]
باد و خاک [illegible] افلاک [illegible] آدم [illegible]
[illegible] خاتم علیه افضل الصلوات [illegible] التحیات [illegible]
و [illegible]
[illegible] و اولاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
دنیا که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الذین [illegible]
[illegible] الطاهرین [illegible]

غرض از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جان [illegible]
تا الوهیت [illegible] چنانچه [illegible]
و از ازدواج [illegible] متصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]


مجلس شورای


مجلس

